

۱۰۲

نوشته هائی در بارهء زنده گی، آثار، در مقام؛ در نقد از نوشته ها و زنده گی اش و درتمجیدها، در به "عرش" رساندن ها و تمسخرها و تکفیرها

ویژه نامهء فریدون آدمیت



xalvat.com

۵

با این نوشته ها :

ف.م.سخن : چند نکته به بهانه درگذشت فریدون آدمیت

محمد پزشکی : بررسی مقایسه ای تاریخ نگاری فریدون آدمیت و عبد الهادی حائری

حمید اکبری : سیری در آثار مورخ برجستهء انقلاب مشروطه ایران، دکتر فریدون آدمیت

گفت و گو با باقر مومنی درباره آدمیت



چند نکته به بهانه درگذشت فریدون آدمیت

نکته اول: می گویند ما ملتی مرده پرستیم؛ بدتر از آن ملتی مرده خوریم. آدم ها را در زمان حیات شان ارج نمی نهیم ولی به محض این که می میرند به عرش اعلا می بریم. از بزرگی شان، از دانش شان، از خدمات شان سخن می گوئیم. مدام این پرسش را مطرح می کنیم که چرا تا وقتی زنده بودند چنین در باره شان سخن نمی گفتیم؛ چرا تا وقتی زنده بودند پادی از ایشان نمی کردیم. گمان نمی کنم که ما ایرانیان فقط چنین باشیم. در باره بزرگانی که در گذشته کاری کرده اند و امروز در سکوت و انزوا زندگی می کنند، مردم دیگر کشورها نیز چنین اند. نمی توان از اهل فرهنگ انتظار داشت هر روز یاد از کسانی کنند که خبری از آن ها نیست. مسائل روز فرصت را از همه گرفته است. این برای اهل فرهنگ اگر عیب نباشد برای مسئولان فرهنگی البته عیب است. آن ها وظیفه دارند اهل قلمی را که در سکوت و انزوا زندگی می کنند بزرگ دارند و به مناسبت های مختلف از آن ها یاد کنند. زشت است مسئولان مرده پرست و از آن بدتر مرده خور باشند.

نکته دوم: سنت جشن نامه و ارج نامه نویسی سنت نیکویی ست. دست امثال دهباشی درد نکند که برای بزرگان علم و ادب مقاله جمع می کنند و تا زنده اند مجموعه ای به نام شان در می آورند. چه زیباست "ارج نامه ارج" که با تلاش آقای محسن باقرزاده مدیر انتشارات توس بیرون آمده است و از ارج افشار قدردانی کرده است. چه خوب است "نامه ی شهیدی" که به همت آقای محمدخانی دوازده سال پیش از درگذشت سید جعفر شهیدی منتشر شده است. چه لطیف است "یکی قطره باران" که به کوشش زنده یاد احمد تفضلی در سال ۱۳۷۰ و مدتی پیش از فوت عباس زریاب خوئی در بزرگداشت کارهای علمی و فرهنگی ایشان چاپ شده است. این کارها مختص بعد از انقلاب نیست. پیش از انقلاب نیز سنت قدردانی از بزرگان علم و ادب با انتشار جشن نامه وجود داشته چنان که در سال ۱۳۵۳ باز به همت آقای باقرزاده و انتشارات توس جشن نامه ی محمد پروین گنابادی بیرون آمد که ارمغانی بود برای هفتادمین سال تولد و پنجاهمین سال نویسندگی او. کاش تعداد این گونه جشن نامه ها و ارج نامه ها بیشتر شود. کاش به جای یادنامه و کارنامه و سوگنامه چنین دفاتری منتشر شود.

نکته سوم: فریدون آدمیت دو مقام دارد: یکی به عنوان سیاستمدار و دیپلمات، و دیگری به عنوان عالم و اهل قلم. این دو مقام را نه تنها برای ایشان، بل که برای سایرین نیز باید تفکیک کرد. تردیدی نیست که هر یک از این دو، بر دیگری تاثیر می گذارد ولی نفی مقام علمی به خاطر مقام سیاسی خطایی ست بس بزرگ که مناسفانه از حکومت گرفته تا روشنفکر مخالف حکومت مرتکب آن می شویم. چون فریدون آدمیت سفیر مورد اعتماد شاه بوده است پس کتاب او در باره ی امیرکبیر و سپهسالار را باید دور انداخت! چون احسان طبری مورد اعتماد روس ها بوده است پس کتاب برخی بررسی ها در باره جهان بینی ها را باید دور انداخت. بر ایرانیکا باید چشم بست به خاطر احسان یارشاطر، و بر دائرةالمعارف بزرگ اسلامی باید چشم بست به خاطر کاظم موسوی بجنوردی. چه ابلهانه است این دیدگاه، خواه از سوی افراد حکومت، خواه از سوی افراد مخالف حکومت.

نکته چهارم: فکر می کنید دویست سال بعد، کسانی که تاریخ امروز ایران را می خوانند، با اسم فریدون آدمیت نا آشنا خواهند بود؟ قطعاً خیر. در آن سال، شاید بیشتر از امروز، راجع به این نویسنده و کتاب هایش و خدمتی که با معرفی امیرکبیر و سپهسالار به تاریخ ایرانیان کرده است سخن گفته شود. فکر می کنید اسمی از کسانی که او و کتاب هایش را در حکومت اسلامی ممنوع کردند برده خواهد شد؟ امروز بعد از سی سال اثری از این نام ها نیست. راستی وزیر ارشاد در ابتدای انقلاب چه کسی بود؟ بعد از او که آمد؟ بعد از او؟ و بعد از او؟ می بینید؟ اسم و اثری نیست. اگر هم هست نام نیک نیست. میرسلیم ها از یاد می روند - و درست تر بگویم، از یادها رفته اند- ولی آدمیت ها و طبری ها و یارشاطرها خواهند ماند.

نکته پنجم: نویسنده تاریخ فقط تاریخ نمی نویسد. روش هم به وجود می آورد. این روش، این سبک، به اندازه محتوای نوشته ارزش دارد. بیشتر هم ارزش دارد. روش امثال آدمیت، روش امثال راوندی، روش امثال اتحاد، به خواننده درس می دهد. خدمت این نویسنده ها فقط به خاطر آفریده های نوشتاری شان نیست؛ به خاطر سبک و روش نویسی هم هست که به کار می گیرند.

نکته ششم: آدمیت، یک بخش از تاریخ فکر ایران را که زمینه ساز نهضت مشروطیت بود به روش علمی به ما شناساند. آدمیت میرزا فتحعلی آخوندزاده را به روش علمی به ما شناساند. آدمیت امیرکبیر را به روش علمی به ما شناساند. آدمیت روش علمی تاریخ نگاری را به ما شناساند. آدمیت روش استناد به منابع درجه ی اول و کنار گذاشتن حدسیات و مآخذ غیرقابل اطمینان را به ما شناساند. این ها را به ما شناساند تا امروز در آغاز قرن بیست



و یکم بدانیم چه کسی را با چه کسی و چه چیز را با چه چیز مقایسه کنیم. مثلا بدانیم آیا می توان رفسنجانی و کریاسچی را با امیرکبیر مقایسه کرد و به آن ها لقب امیرکبیر داد؟ یا این که چنین قیاسی لطیفه ای بیش نیست. آیا می توان دوران هشت ساله ریاست جمهوری خاتمی و قانونگذاری مجلس ششم اصلاح طلب اش را در دوران "مدرن" کنونی حتی با "عصر میرزا تقی خان" و یا عصر سپهسالاری" در دوران قاجار مقایسه کرد یا این قیاس هم نتایج دردناکی به دنبال خواهد داشت؟

نکته هفتم: بعد از سی سال دو جلد کتاب "امیرکبیر و ایران"، و "اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار" اجازه ی انتشار گرفته است. نمی دانم "حذف و تعدیلی" در این کتاب ها صورت گرفته یا خیر (مگر می شود حقایق عینی و تاریخی را حذف و تعدیل کرد؟) مهم هم نیست. از تک تک کلمات این کتاب ها بوی دلپذیر ترقی و تعقل می آید. گلزاری ست برای طرفداران پیشرفت و دشمنان سکون که در آن قدم بزنند و از تماشای گل هایی که پدران آینده نگرشان برای آن ها کاشته اند لذت ببرند. ممکن است اهل تاریخ نباشید. ممکن است اهل کتاب های خشک و غیرداستانی نباشید. ولی توصیه من این است که این کتاب ها را تهیه کنید و در کتاب خانه تان داشته باشید. مطمئن هستم یک روز، آن ها را در دست خواهید گرفت و بر زمین نخواهید گذاشت. آن روز به ارزش کار فریدون آدمیت پی خواهید برد و کوشش او را قدر خواهید شناخت.



<http://flh.tmu.ac.ir>

بررسی مقایسه ای تاریخ نگاری فریدون آدمیت و عبد الهادی حائری

محمد پزشکی

مقدمه

نگارش تاریخ ایران را میتوان به دو دوره عمده تقسیم کرد: تاریخ نگاری سنتی و تاریخ نگاری جدید. تاریخ نگاری در ایران تا پیش از آشنایی ایرانیان با تمدد غربی یک دوره هزار ساله تاریخ نگاری سنتی را پشت سر گذارد که روند آن یکنواخت نبود. از سده سوم تا هشتم هجری تاریخ نگاری ایران زمین جهشهای بسیار متریکی داشت: برخی از تاریخ نگاران در واقعه یابی و واقع بینی روش نقد علمی درستی را به کار میبردند، برخی از آنان به تجزیه و تحلیل حوادث علاقه مند بودند و با نتیجه گیری های تاریخی گام درمسیر تعمیم یافته های خود و نظریه پردازی گذاردند؛ دسته دیگری از آنان به موضوعات اجتماعی و اقتصادی پرداختند. اما به رغم همه محاسن بالا نقص عمده آن فقدان آگاهی از جریان های اصلی تاریخ بود. از سده هشتم هجری به بعد تاریخ نگاری نیز مانند دیگر رشته های دانش و فن به پستی گرایید خلافت و کنجکاوی علمی مسلمانان سده های اولیه اسلام به تدریج به کنده و ایستایی گرایید و برای سده های دراز، هرگونه گرایش به دانش و آزاد اندیشی سرکوب شد و قشری گری به سکه رایج عصر تبدیل گشت. درواقع این امر خود یکی از مظاهر انحطاط عمومی بود که نظام تمدنی اسلام را به تدریج فرا گرفت. دراین دوران دیگر ازسنگش تاریخی و نقد و ارزشیابی منابع و نتیجه گیری های تاریخی هیچ خبری نبود؛ حقایق بسیاری از روی مصلحت اندیشی، ترس و ناامنی های اجتماعی، و عدم فهم معنای واقعیت ها بیان نگشت. این وضعیت تا سده سیزده هجری ادامه یافت. در مقابل این وضعیت، اروپا ی سده های میانه که غرق در جهالت بود رو به پیشرفت نهاد و با پیشرفت در علوم و فنون به تدریج در مسایل اجتماعی نیز گوی سبقت را از مسلمانان ربود به طوری که درآستانه سده سیزده هجری در تاریخ نگاری ایران به تدریج نفوذ کرد و موجب پیدایش جریان تازه ای درآن گشت. این جریان جدید هر چند پیشرفتی بسیار کند و نامنظم و منقطع داشت اما موجب ورود جریان تاریخ نگاری ایرانی به دوره جدید آن شد. اما پیش از پرداختن به دوره جدید تاریخ نگاری ایران زمین این نکته را باید متذکرشد که در اوایل قرن سیزده که هنوز روش تاریخ نویسی غربی نفوذی درایران نکرده بود درمیان ادیبان



تاریخ نگار توجهی به اصلاح شیوه تاریخ نگاری پدید آمد. یکی از تاریخ نویسانی که به این مهم توجه نمود میرزا فضل الله متخلص به خاوری است که در مقدمه کتاب تاریخ ذوالقرنین بیان می کند

منظور از وقایع نگاری اطلاع خاصه و عامه از اوضاع مملکت است نه مقصود انشاء پردازي و اظهار فضیلت. تاریخ دولت باید مختصر و با سلاست و پر منفعت باشد نه مطول و پر بلاغت و بی خاصیت. تاریخ نگار راهم لازم است که راست گفتاری پیشه کند و از نگارش اقوال کاذبه اندیشه، نه وقایعی از دولت را سهل شمارد و کان لم یکن انگارد، نه تطویلات لا طایل که مورث کدورت و ملالت دل است بر صفحه نگارد؛ و وقایع نگاری را مایه جلب نفع نسازد، و به تعریفی که در خور پایه هر کس نیست نپردازد. فرشته را دیو نخواند و دیو را فرشته نداند. اغراض نفسانی را که لازم ذات حیوانی است به کنار گذارد و به راست گفتاری و درست نگاری قلم بردارد [۱]

اما باید دانست که این روند هرگز رویه فراگیر و غالب نگشت و اصولاً نوع زندگی، نوع پرورش، حالت روانی، شیوه تولید و روابط طبقاتی سنتی، حتی به گوینده این سخن نیز اجازه تداوم و بالندگی آن را نمی داد. از این رو بود که تاریخ نگاری جدید ایران متأثر از جریانات فکری مغرب زمین گشت.

به هر حال، جریان تازه ای که از اوایل قرن سیزده در تاریخ نگاری به وجود آمد یکی از مظاهر برخورد ایران با تمدن مغرب زمین بود. زمینه های چندی موجب نفوذ فرهنگ اروپایی و از جمله تاریخ نگاری جدید در جامعه ایران گشت که عبارتند از:

شکست های ایران از روسیه و آگاهی از قدرت اروپا که پرسش از راز ترقی مغرب و انحطاط ایران را مطرح کرد

ترجمه آثار تاریخی برخی از مورخان خارجی مانند تاریخ مختصر ایران نوشته مارخام

کشفیات تاریخی و خواندن سنگ نوشته های باستانی که حقایق جدیدی را درباره تاریخ ایران باز نمود

تاسیس مدرسه دارالفنون که عامل مهمی در آشنایی با تاریخ اروپا گشت

سفرنامه های ماموران ایران به اروپا که بعضاً حاوی اطلاعات تاریخی ملل فرنگ بود

سیاحت نامه های اروپاییان و نوشتجات ماموران خارجی که اطلاعات گران بهایی از تاریخ و جغرافیا و احوال محلی ایران را دربردارد

رمان های تاریخی که رشته تازه ای از ادبیات تاریخی اروپا را به ما شناساند

مجموع عوامل بالا سه اثر مهم برای تاریخ نگاری جدید ایران داشت

زمینه معرفت به تاریخ عمومی دنیا را وسعت داد و افق تفکر تاریخی را تا اندازه ای گسترش داد

موجب پیشرفت مفهوم فن تاریخ و سبک تحقیق و نگارش آن و عیب یابی تاریخی نگاری قدیمی گشت

به پیدایی علاقه جدید و توجه ویژه به تاریخ ایران شد

سید جمال الدین اسدآبادی نخستین کسی است در دنیای جدید اسلامی است که تاریخ اسلام را در قالب واحد تمدن و فرهنگ اسلامی عنوان کرد او شیخ محمد عبده را تشویق کرد بر ترجمه کتاب "گیزو"، مورخ و سیاست مدار فرانسوی که نظرگاه اسدآبادی مقتبس از او بود، تقریظی بنویسد. همو بود که میرزا آقا خان کرمانی را به نگارش تاریخ ایران به سبک جدید ترغیب کرد. میرزا فتحعلی آخوندزاده نیز از نخستین کسانی است که در سال ۱۲۷۹ با نگارش شرحی با عنوان "ایرادات" برروضه الصفاي ناصری، به سنت تاریخ نگاری پیشین نقد زد. به این ترتیب سبکی از تاریخ نگاری در ایران ایجاد شد که بعدها به وسیله ناظم الاسلام کرمانی، احمد کسروی، فریدون آدمیت، عبدالهادی حائری، ماشاءالله آجودانی، عباس ولی، جواد طباطبائی و... هر چند با گرایشهای مختلف و گاه متعارض بالیدن گرفت و رشد کرد. در این میان توجه عمده نوشته حاضر بر تاریخ اندیشه ایران است که خود شاخه ای از تاریخ نگاری معاصر ایران زمین می باشد. کانون توجه مقال حاضر به سبک تاریخ نگاری فریدون آدمیت و عبدالهادی حائری است که در ذیل بدان میپردازیم.

۱. ویژگی های تاریخ نگاری فریدون آدمیت

آدمیت مورخ اندیشه های جدید اجتماعی و سیاسی ایران است و مجموع آثار او در واقع بیان این تاریخ می باشد. او در هر یک از کتاب های خود گوشه ای از این تاریخ را روایت کرده است هر چند که در این روایت گری دیدگاهی خاص را پیگیری می کند.

۱-۱. او انگیزه اصلی خود در کاوش تاریخ افکار جدید ایران را دوام می داند:

فقدان تحقیق علمی در تاریخ نگاری اندیشه در نوشته های تاریخی مربوط به مشروطیت (اعم از فارسی و فرنگی) که در ریشه های فکری آن جنبش غور کرده باشند

تجربه جامعه های مختلف شرقی در چگونگی اخذ تمدن غربی به ویژه اقتباس بینادهای مدنی آن که به نظر او ارزنده ترین مظاهر و متعلقات مدنیت انسانی را می سازند. این امر از آن جهت برای آدمیت دارای اهمیت است که نشان دهد در چه شرایط اجتماعی برخی از ملل مشرق زمین در برخورد با تمدن اروپایی به راه ترقی افتادند و بعضی دیگر به بیراهه، و از قافله واماندند.[۲]

۲-۱. آدمیت تحقیق در سیر فکری ایران را با دو مانع عمده همراه می داند. نخست این که منابع اصیل این رشته تاریخ منتشر نشده است از این رو نویسندگان مواد و مصالح لازم را در اختیار ندارند و دوم آن که برای بیشتر مورخان مسایل تاریخ نگاری جدید و روش علمی آن اساساً مطرح نبوده است.[۳]

۳-۱. تکنیک ویژه مطالعه تاریخ اندیشه از نظر آدمیت متأثر از این انگاره است که اندیشه و اندیشه گرهردو زاده اجتماع هستند ولی به این وجود اندیشمند شخصیت فردی خاص خود را نیز دارد از این رو تنها عامل مادی در نگارش تاریخ اندیشه موثر نمی باشد و در پرورش منش مورخ غیر از جامعه عوامل دیگری مانند محیط خانوادگی، وضع زندگی، حالت روانی، هوش و استعداد شخصی مورخ نیز موثر می باشد.[۴] آدمیت بر اساس انگاره بالا برای تاریخ نگاری جدید ایران سه مرحله ذیل را پیش بینی می کند:

* مرحله نخست بررسی زندگی متفکران با توجه به عوامل موثر در اندیشه های آن ها که در بالا بیان شد

* مرحله دوم نقد و تحلیل اندیشه ها بر اساس زمینه فرهنگ اجتماع، سرچشمه اندیشه ها، و عناصر سازنده فکری و تحول ذهنی متفکران در گذشت زمان

* مرحله سوم بررسی تاثیر فکر در اذهان دیگران و در اجتماع به طور کلی[۵]

۴-۱. رسالت مورخ از نظر آدمیت این است که زمینه اندیشه پرور اجتماع را روشن کرده و افکار متفکران را جزء به جزء به دست دهد و تاثیر آن ها را دریابد و تکوین ایدئولوژی ها بسنجد. مورخ به عقیده او همچنین موظف است که عناصر مختلف ایدئولوژی را تجزیه کرده و نظام واحد آن را عرضه کند. توجه مورخ همه جا باید به روح تاریخ باشد اما کار مورخ در این جا پایان نمی یابد زیرا در نظر او چون ایدئولوژی ها به مرحله عمل برسند همواره از اصول اولیه خود منحرف شده و تغییر عهد باید رابطه آن اصول و ایدئولوژی ها را در برخورد با اجتماع و سیاست بررسی کرد.

۵-۱. به عقیده آدمیت نگارش تاریخ و از جمله تاریخ اندیشه به ناچار تحت تاثیر سلیقه ها و نظرگاه های شخصی مورخ و نیز نوع ارزش گذاری های اوست. آدمیت تاریخ نگار را به هنرمند همانند می کند و می گوید مورخ هنگامی می تواند هنرمندانه به کار خود پردازد که خود صاحب اندیشه باشد تا بتواند ارزش اندیشه را درک کند. تاریخ نگار واقعی از نظر او معمار فکراست نه تنها مدرس آن . از این رو تاثیر شخصیت عقلی مورخ در تصنیف خود تا درجه ای بی شباهت به تاثیر نویسنده در اثر هنری او نیست و این همسانی از نظر معنایی است که تاریخ نگار به تالیف خود می دهد. از سوی دیگر تاریخ نگاری مانند دانش تجربی نیست که دانشمند تجربی به اصلاح و فساد حقایق علمی کاری نداشته باشد. آدمیت می گوید حکم در تاریخ نگاری لازم است و در آن حکم گذاری ارزش ها دخیلند. مقصود اواز ارزش گذاری درباره حقایق تاریخی طبقه بندی حقایق تاریخی به زشت و زیبا ، کامیابی و نامرادی ، و تفاوت گذاری میان تجارب زشت و زیبا و کامیابی ها از غیر آن است. او می گوید کار مورخ با آدمیان است و سرگذشت آدمی پر از زشتی ها و اندکی زیبایی است آدمیت توجه نکردن به این تجارب متفاوت و نفي ارزش ها در تاریخ نگاری را منتهی به نهیلیسم می داند که خود سخت از آن گریزان است [۶]

۶-۱. آدمیت هدف خود از تاریخ نگاری اندیشه را سه امر مهم می داند:

نخست بازنمایی مقام حقیقی اندیشه گران ایران زمین تا زمان مشروطیت و بیان تاثیر هریک در تحولات فکری جدید و تکوین ایدئولوژی نهضت مشروطیت . دومین هدف او از تاریخ نگاری اندیشه ارتقای تاریخ نگاری اندیشه و تکنیک های جدید آن در ایران است و سرانجام این که به نوآموزان بفهماند که در این سرزمین همواره مردمی هوشمند و آزاده و صاحب اندیشه بلند بوده اند[۷]



۷-۱. روش تاریخ نگاری آدمیت تحلیلی و انتقادی است. این دو ویژگی به کرات درسرخان آدمیت برای شناسایی شیوه تاریخ نگاری او بیان شده اند. مراد اواز تحلیلی بودن روش تاریخ نگاری درمقدمه کتاب امیرکبیر و ایران به روشنی توضیح داده شده است. او دراین زمینه می گوید

روش من تحلیلی انتقادی است. در واقعه یابی نهایت تقید را دارم که هر قضیه تاریخی را تا اندازه ای که مقدور بوده است همه جانبه عرضه بدارم؛ حقیقتی را پوشیده نداشتنم از آن که کتمان حقیقت تاریخ عین تحریف تاریخ است. و مورخی که حقیقتی را دانسته باشد و نگوید یا ناتمام بگوید راست گفتار نیست، مسئولیت او چندان کمتر از آن نیست که دروغ زنی پیشه کرده باشد. درسرتاسر کتاب سخنی نگفتم که مستند نباشد و سندی ندام که معتبر نباشد. ولی درتحلیل تاریخ مختارم و استقلال رای دارم، آن جهتی از تفکر تاریخی مرا می نماید. معیار داورای های تاریخی ارزش هایی است که اعتقاد دارم و با آن ها خو گرفته ام، ارزش هایی که مبنای عقلی دارند نه عاطفی، اما هیچ اصرار ندارم که مورد پذیرش همگان باشد[۸]

او در جای دیگر مراد خود از انتقادی بودن تاریخ نگاریش را توضیح می دهد و میرزا فتحعلی آخوند زاده را پیشرو واقعی انتقاد از سنت های تاریخ نویسی می داند. درباره شخصیت دیگری، میرزا آقا خان کرمانی نیز او را نماینده طغیان علیه سنت های تاریخ نویسی و ویران کردن پایه های آن می شناساند[۹]

۸-۱. آدمیت مجموعه تاریخ نگاری خویش را تاریخ اندیشه های جدید سیاسی و اجتماعی می داند که درارتباط با سیاست ترقی خواهی و کارنامه اصلاحات از سال ۱۳۷۵-۱۳۹۷ است. این مجموعه تحقیقی در ریشه های فکری نهضت مشروطیت است که به نظر او بخشی از تحول فکری و اجتماعی مشرق زمین در زمان ما است که در همه کشورهای مشرق زمین مورد مطالعه و استقرا واقع شده است. کشورهای که بنیادهای کهن اجتماعی شان دربرخورد با فرهنگ و مدنیت غرب تطور یافته است. به نظر او دامنه این گونه مطالعات همچنان گسترش و تنوع می یابد و دراین عرصه تاریخ نگار و متفکر سیاسی و جامعه شناس همگی در جست و جوی حقایق و یافتن میانی و علل تحول تاریخی هستند[۱۰]

۹-۱. فلسفه تاریخ آدمیت، تحول تک خطی تاریخ است. به عقیده او تاریخ جدید آسیا، تاریخ تسلط تمدن جدید مغرب زمین بر فرهنگ کهن مشرق است (خواه آن را عامل سازنده بدانیم یا ویرانگر). دراین تاریخ نگاری سخن درشناخت یکی از عظیم ترین پدیده های تاریخ است. تاریخ تحول مغرب به عصر جدید که به تعبیری با تحول ذهنی آن آغاز گشت. جهت اصلی آن دانش علمی یقینی واصلت عقل بود و موضوعش تجسس درقوانین طبیعت و کوشش آدمی در تسخیر طبیعت. به نظر آدمیت غایت این تمدن زندگی نیکو داشتن بود یعنی درتمدن جدید ذهن آدمی در جهت فلسفه عملی تغییر یافت و آن چه به عقل نادانستنی آمد گفت و کوشش بیهوده دانسته شد و آن چه عقل آن را نپذیرفت نپذیرفتنی تلقی گشت و درشماراوهام خوانده شد و هر چه مخل زندگی آدمی شناخته شد نکوئیده. خلاصه این تمدن آن است که آدمیزاد است و زندگی دنیایی او و گام به روشن سرای خرد نهادن و بس. تحول فکری و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و اخلاقی مغرب سربه سر از این انگاره سرچشمه گرفت: افق فکری هیات اجتماع تغییر یافت و فلسفه زندگی تغییر کرد؛ وجهه خاطر انسان نسبت به جهان طبیعت دگرگون شد و دانش علمی دربهبود زندگی به کار بسته آمد؛ ارزش های اخلاقی تازه ای شناخته گردید و کردار اجتماعی آدمی به بستر نوپی افتاد.[۱۱]

درایران نیز مانند همه جوامع شرق بدون استثنا، مقدم برچنان تحول ذهنی کلی، با برخی مظاهر تمدن غربی کم و بیش آشنایی پدید آمد و پدیدد و به اخذ آن ها همت گمارده شد. به عقیده آدمیت این نبود مگر به ضرورت تاریخی، یعنی گرایش به آن جنبه های مدنیت بیگانه که صرف زاده نیازمندی آنی بود. دراین دوره دانش پیشینیان دست نخورده ماند، هنوز تردیدی دراساس آن چه حکمت نظری و طبیعی و ریاضی خوانده می شد و قرن ها با آن خو گرفته شده بود، عارض نگشت. چنین انگاشته شد که پیشرفت مغرب تنها درعلم طبیعی و صنعت است و پیوستگی میان آن با متعلقات مدنیت جدید تمیز داده نشد. به نظر او اما همین که آشنایی با فرهنگ جدید مغرب رفته رفته بیشتر شد، برنفوذ مدنیت اروپا افزوده شد و ضرورت طبیعی پذیرش تمدن غربی را الزام آور ساخت و مقدمه تحول ذهنی تازه ای پدید آمد. در کل باید به نظر او این دگرگونی ذهنی در دوره تحول مهم تاریخی از عصر اصلاحات میرزا تقی خان امیر کبیر تا عصر سبک جدید سپهسالار به تدریج به وجود آمد. دراین دوره نمودهای عینی این تحول آشکارگشت: اعتقاد به علم کلاسیک درهم شکست؛ در قلمرو فلسفه و علم و سیاست مفاهیم جدید غربی شناخته شد، دربطلان نظرات مدرسی ونفی سنت حکومت آشکارا سخن ها گفته شد، درهمه جهات نگرش عقلی و تحقیقی صرف به چشم خورد، و به ویژه تاثیر عقاید فلسفی دکارت و قوانین فیزیکی نیوتن و آرای سیاسی عصر روشنگری و مشرب علمی اگوست کنت و اصول طبیعی داروین خیره کننده بود. به نظر آدمیت سیر تحول مزبور و ماهیت آن به درستی شناخته نشده است و به معنای اجتماعی آن توجه نگردیده، از این رو تاریخ نگاری اندیشه می باید از زمینه تحول فکری و فلسفی پدیدآمده بحث کند و همبستگی آن را با تعقل اجتماعی کنکاش نماید. دراین سیر باید همه جا به جریان تاریخ متحول توجه کرد و همواره عوامل پیش برنده و بازدارنده آن را شناخت. دراین جهت او به این نکته نیز توجه می دهد که اندیشه از جهتی پدیده ای تاریخی است و از جهت دیگر سازنده آن.[۱۲]

۱۰-۱. آدمیت به دوره بندی مطلق تاریخ اعتقادی ندارد از این رو سیر تاریخی عمومی ای برای کل تاریخ ایران ارایه نمی دهد اما درعوض دوره بندی ای خاص از دوره جدید تاریخ ایران به دست می دهد که به قول خودش مانند هر



دوره بندی تاریخی دیگری نسبی و اعتباری است. اما با کنار هم قرار دادن دوره های تاریخی که هر یک با خصوصیات متمایز خود، در مجموع به سیر واحد تحول تاریخ ایران می رسد. آدمیت درارتباط با دوره بندی جدید تاریخ ایران، یعنی دوره بندی تحول ذهنی ایرانی پس از آشنایی با تمدن غرب چارچوب ذیل را ارائه می دهد.

۱. آغاز اصلاحات یا دوره عباس میرزا

۲. اصلاحات عصر میرزا تقی خان امیر کبیر که دوره اصلاحات همه جانبه است

۳. دوره برزخ تاریخی که خود به سه دوره فرعی تقسیم می شود

۳-۱. فترت هفت ساله درصداقت اعتمادالدوله نوری (۱۲۶۸ - ۱۲۸۷)

۳-۲. ترقی خواهی سه ساله (۱۲۷۵ - ۱۲۸۷)

۳-۳. بحران ده ساله (۱۲۷۸ - ۱۲۸۷)

۴. تحرک تجدد خواهی و ترقی طلبی (عصرسپهسالار)

۵. تکوین ایدئولوژی مشروطیت

به عقیده آدمیت هریک از این دوره ها به چند مرحله تقسیم می شود و درپی هر خیزتاریخی مرحله سکون و پس روی بروز می کند که حکایت از پیکار دنیوی متقابل اصلاح طلبی و سنت گرایی می کند. [۱۳]

آدمیت مجموعه آثار خود را کوششی در جهت ترسیم تاریخ بالا میداند. کتابهای فکرازادی و مقدمه نهضت مشروطیت، اندیشه های طالبوف، اندیشه های میرزا آقا خان کرمانی، اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، فکر دموکراسی اجتماعی درنهضت مشروطیت ایران آثاری هستند که به بررسی دوره اول می پردازند. امیرکبیر و ایران متکفل بررسی دوره دوم است؛ اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالاربه بررسی دوره سوم و چهارم می پردازد، ودرنهایت ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران به بررسی دوره پنجم می پردازد.

۲. ویژگی های تاریخ نگاری عبد الهادی حائری

عبد الهادی حائری نیز مانند فریدون آدمیت به تاریخ جدید اندیشه ایران علاقه مند است. اما زاویه دید او به این تاریخ با رهیافت آدمیت تفاوت دارد.

۲-۱. حائری بیان میکند که علاقه او به بررسی تاریخ اندیشه معاصر ایران به سال های آغازین دهه ۱۳۴۰ خورشیدی برمیگردد که نخستین بار با مساله دو رویه بودن تمدن بورژوازی غرب مواجه شد. این دو رویه از نظر حائری عبارتند از: رویه دانش و کارشناسی و رویه استعمارگری این تمدن. او معتقد است که اندیشمندان غربی همواره خواهان نمایش رویه دانش غربی و اخفای رویه استعماری آن هستند در حالی که به عقیده او شناخت کامل و شایسته تاریخ جدید ایران نیازمند شناخت هر دو رویه آن تمدن و درک سنتزشان درعصر جدید ایران است. [۱۴]

۲-۲. حائری مسلمانان سده های نخستین اسلام را مردمانی آگاه و نسبت به دانش های ملل دیگر کنجکاو و مشتاق معرفی می کند به عقیده او این ویژگی آنان را در زمینه دانش و کارشناسی به کامیابی های فراوانی رهنمون کرد. درپرتوی این روحیه مسلمانان از یونانیان، ایرانیان، وهندیان دانش های بسیاری آموختند و دراین روزگاران به عنوان پیشروان دانش درسراسر جهان شناخته شدند. از این رهگذر بود که مسلمانان، دانش را به جهان غرب عرضه کردند، اما خلاقیت و کنجکاو علمی آغازین مسلمانان به تدریج دچار کندی شد و به ایستایی گرایید. به نظر حائری نقطه آغازین این تحول بروز کارزار سنگین میان هواداران آزاداندیشی مانند فیلسوفان و صوفیان از یک سو و دلبستگان قشری گری مذهبی از دیگر سو بود. به نظر او سلجوقیان با اتخاذ سیاست همسازگری مسلمانان با تاسیس مدارس نظامیه هرگونه گرایش به دانش های گوناگون و آزاداندیشی را سرکوب کردند. به این ترتیب بود که انحطاط تدریجی تاریخی مسلمانان آغاز شد و طی سده ها تمام جهان اسلام را فرا گرفت. [۱۵]

۲-۳. حائری معتقد است که دربرابر این وضعیت تمدن غربی به تدریج با اتخاذ دانش از مسلمانان رو به پیشرفت گذارد و با اوج گیری جنبش بورژوازی دراروپا موفق به اکتشافات جدید، پیدایش و گسترش دانش های نو، گسترش جامعه شهرنشین و رشد سرمایه داری، فراگیرشدن حوزه فعالیت و نفوذ طبقه نوپای بورژوا در اروپای غربی شد. تمدن غربی علاوه بر پیشرفت های علمی و صنعتی و پزشکی، از سده هجده تولید کننده نوشته های بیدارگر

در زمینه علوم اجتماعی شد که در اصطلاح به عصر روشنگری تعبیر می شود. در این سده بود که نواندیشی در زمینه تاریخ و سیاست و حقوق طبیعی حاصل گشت. اما به نظر حائری توصیف بالا آینه تمام نمای تمدن جدید غرب نیست. او برای ترسیم کامل این تمدن، به تشکیل انجمن های فراماسونی و نقش آن ها در نمایاندن چهره استعماری این تمدن تاکید دارد. به عقیده حائری دوانقلاب امریکا و فرانسه وسیله ای برای تسلط جهانی بورژوازی در سایه شعارهای استقلال و آزادی شد. حائری عامل گسترش تمدن سرمایه داری در جهان را به دو عامل استعمارگری و برده داری فرو می کاهد و درخصوص تاثیر این دو عامل در جهان اسلام به شواهدی تاریخی از دشمنی دیرینه شرق و غرب و ستیزگری اروپاییان با اسلام اشاره می کند. به عقیده او در تاریخ نگاری جدید توجه جدی به مساله برده داری و استواری تمدن غربی بر آن نشده است. از نظر حائری نکته دارای اهمیت آن است که اندیشه گران عصر روشنگری اروپا به تنها دربرابر برنامه های استعماری بورژوازی ایستادگی نکردند بلکه خود نیز مشوق آن بودند. او در این مورد به افرادی چون مالتوس، تاونزند، مونتسکیو، دیدرو، دالامبر، ولتر، آدام اسمیت، گیبون، و هگل اشاره می کند. به عقیده حائری واژگون جلوه دادن تاریخ در مساله خودکامگی شرق از یک سو، و واژگون نمایی تاریخ در مورد خودکامگی روشنفکری و شیوه برخورد اروپا با جهان اسلام از سوی دیگر مهمترین ویژگی های تاریخ نگاری شرق شناسی است. [۱۶]

۴-۲. حائری تاریخ جدید ایران را وابسته به تمدن غرب می داند. او معتقد است که جنبش های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی در بسیاری از نقاط جهان آغاز گشته بود و ایران با موقعیت جغرافیایی و سیاسی و اقتصادی ویژه خود نمی توانست در انزوا بماند. از جمله این تغییرات ایده مشروطه خواهی، ملت گرایی، و استقلال جویی بود. [۱۷] او با پی گیری حوادث تاریخ ایران زمین نشان می دهد که به واسطه انحطاط داخلی بشدت نیازمند روبه کارشناسی تمدن غرب بود و این درحالی بود که نسبت به روبه دیگران تمدن کاملاً رویگردان بودند. ایرانیان از آموختن زبان های اروپایی رویگردان بودند و سفرهای ایرانیان در جهت شناخت تمدن اروپایی ناسودمند بود. این مأموران بیشتر شیفته روبه کارشناسی غرب شده و دچار خودباختگی می شدند. غالباً برداشت های ایرانیان از برنامه های استعماری انگلیس و فرانسه اشتباه بود و نسبت به سیاست های استعماری دولت های استعمارگر اروپایی در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند واکنش های اشتباهی به وسیله حاکمان صفوی، افشاری، زندی، و قاجاری داده شد. حائری بیان می کند که تنها تعداد اندکی از اندیشگران ایرانی به طور درست و کامل توانستند روبه استعماری تمدن غرب را بشناسند. این امر از نظر حائری موجب شد که الزامات نوگرایی به وسیله ایرانیان بدرستی شناخته نشود و گاهی نسبت به پذیرش روبه کارشناسی غرب، و یا طرد روبه استعماری آن تردید شود که نتیجه هردو امر یکی است: نسبت سنجی اشتباه از خود و تجدد، و هویت یابی نادرست خود در تاریخ جدید ایران. [۱۸]

۵-۲. توجه حائری به مساله دانش و استعمار غرب به معنی آن نیست که او تنها از بعد خارجی به مسایل تاریخی ایران معاصر می نگرد. به عنوان نمونه او در کتاب تشیع و مشروطیت عوامل مشروطیت ایران را در دو دسته علل خارجی و داخلی تقسیم می کند. به نظر او از نظر خارجی انقلاب مشروطیت ایران دنباله جنبش های گسترده مشروطه خواهی در بسیاری از کشورهای جهان در نیمه دوم سده ۱۹ میلادی است: انگلستان ۱۸۶۷ و ۱۸۸۴، ایتالیا ۱۸۷۰-۱۸۵۹، دانمارک ۱۸۶۴، اتریش و مجارستان ۱۸۶۹، آلمان ۱۸۷۱، فرانسه ۱۸۷۵، ترکیه ۱۸۷۶ و ۱۹۰۸، مصر و هندوستان به دفعات، ژاپون ۱۸۸۹، روسیه ۱۹۰۵، چین ۱۹۰۵-۱۹۱۱. این توالی نشان دهنده پذیرش جریان تک خطی توسعه در جهان معاصر است، انگاره ای که مورد پذیرش نظریه مدرنیاسیون است. اما با وجود این، حائری مشروطه خواهی را همچنین زاییده نیاز درونی جامعه ایرانی نیز می داند و علل داخلی این رویداد را مسایلی مانند حکومت استبدادی، فساد کارکنان دولتی، ناخشنودی علما و بازرگانان و بیشتر مردم کشور از پادشاهان قاجار، تهدید منافع طبقه متوسط به خصوص بازرگانان ملی به وسیله امتیازهای بیگانگان را نام می برد. به این ترتیب او به نظر می رسد که به جای تبعیت از نظریه مدرنیاسیون و پذیرش همه لوازم آن که در مورد آدمیت چنین است، بیشتر پیروی نظر رهبران جنبش بازخیزی اسلامی است که علت العلل همه مصائب معاصر جوامع اسلامی از استبداد داخلی و استعمار خارجی می دانند. از این رو حائری برخلاف آدمیت عاملان نوسازی و تحول را نه روشنفکران بلکه علما می داند و به خلاف نقش منفی ای که آدمیت بدان ها نسبت می دهد، علما را تنها وسیله اعلام افکار عمومی می داند که حتی روشنفکرانی مانند آخوندزاده و سپهسالار و مستشارالدوله و مجد الملک و ملکم خان و دیگران نمی توانستند بدون اتکای به علما کاری از پیش ببرند. و درست به دلیل همین اهمیت رهبران مذهبی است که با بروز اختلاف میان شان، مشروطیت نیز به تدریج روبه افول می رود. حائری در کتاب آزادی های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه گران [۱۹] علاوه بر پی جویی ریشه های خارجی واژه آزادی در غرب و نحوه درک و انتقال آن به وسیله متفکران مسلمان، به ریشه یابی این واژه در تاریخ ایران پیش از اسلام می پردازد.

۳. نتیجه گیری

با توجه به نکاتی که ذیل مکتب نگاری هر یک از دو تاریخ پرداز معاصر ایران زمین، آدمیت و حائری، گفته شد آشکار می گردد که نوع تاریخ نگاری آدمیت بیشتر متأثر از آموزه های مکتب نوسازی است و تعالیم حائری به ویژه با تاکید او بر جنبه های استعماری مغرب زمین نسبت به جوامع پیرامونی، متأثر از دیدگاه مکتب وابستگی است البته در مورد حائری برای ارایه کامل سیمای تاریخ نگاری او این نکته را باید افزود که دیدگاه حائری علاوه بر این مکتب به مساله داخلی استبداد و شاخه های فرعی آن نیز به تبع سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبده و عبدالرحمن کواکبی و میرزای نائیبی و دیگر سران نهضت بازخیزی می پردازد. به این ترتیب او بیشتر از زاویه دید این بزرگان به



تاریخ معاصر جهان اسلام و ایران می نگرد تا از دیدگاه مکتب وابستگی. اما تحلیل چرایی این مطلب شاید به عواملی برمی گردد که پیش از این آدمیت بدان ها اشاره کرده بود، آن جا که دلایل انتخاب و ارزش گذاری تاریخی را به عواملی مانند شخصیت فردی، محیط خانوادگی، وضع زندگی، حالت روانی، هوش و استعداد شخصی مورخ منتسب می کند.

- [۱]. میرزا فضل الله. مقدمه تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، (کتابخانه ملی ایران، شماره ۲۲۴۱)
- [۲]. فریدون آدمیت. اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی. تهران، نشر: پیام، چ ۲، ۱۳۵۷، ص ص ۶ و ۷.
- [۳]. همان، ص ۶.
- [۴]. همان
- [۵]. همان، ص ۷.
- [۶]. همان، ص ص ۸ و ۹.
- [۷]. همان، ص ۱۰.
- [۸]. همو. امیرکبیر و ایران. تهران، نشر: خوارزمی، چ ۴، ۱۳۴۵، ص ۶.
- [۹]. همو. اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی. ص ص ۱۵۵ و ۱۵۶.
- [۱۰]. همو. اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار. تهران، نشر: خوارزمی، ۱۳۵۱، ص ۷.
- [۱۱]. همان، ص ص ۱۳ و ۱۴.
- [۱۲]. همان، ص ص ۱۴ و ۱۵.
- [۱۳]. همان، ص ص ۱۳ و ۱۴، ۱۷
- [۱۴]. عبد الهادی حائری. نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب. تهران، نشر: امیرکبیر، چ ۳، ۱۳۷۸، ص ص ۹ و ۱۰. همو. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. تهران، نشر: امیر کبیر، چ ۱۳۶۴، ۲، ص سیزده.
- [۱۵]. همو. نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب. ص ص ۱۲۹ و ۱۳۰.
- [۱۶]. همان، ص ص ۲۳-۱۲۶.
- [۱۷]. همو. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. ص ۱۵.
- [۱۸]. همو. نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب. ص ص ۱۲۹ به بعد.
- [۱۹]. عبد الهادی حائری. آزادی های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه گران. تهران، نشر: جهاد دانشگاهی مشهد، ۱۳۷۴.

<http://pezeshki.blogfa.com/post-55.aspx>

Return to Main Page



Teacher Training University

Tehran - IRAN

<http://asre-nou.net>

سیری در آثار مورخ برجسته انقلاب مشروطه ایران، دکتر فریدون آدمیت

حمید اکبری

یادداشت: این مقاله نخستین بار در سال ۱۳۸۲ در نشریه ((مهرگان)) به مدیریت خانم دکتر ستاره درخشش منتشر شد. بنیانگذار این نشریه وزین که سالها بصورت مرتب در شهر واشنگتن دی سی و بنام معلمان ایران منتشر می شد، شخصیت سرشناس، آقای محمد درخشش بود. مایلم که در هنگام انتشار مجدد این مقاله با پاره ای تغییرات، یاد و کوشش های خستگی ناپذیر آقای درخشش در راه استقرار دموکراسی در ایران را گرامی بدارم.

در تاریخ تحولات اجتماعی و سیاسی ایران، انقلاب مشروطیت برخوردار از جایگاه بزرگ بی همتاست. پرسش این است که اهمیت مشروطیت از کجا ناشی می شود و چه معنایی در مشروطیت نهفته است که باعث جلوه ابدی آن خواهد بود؟ کدامیک از حوادث و آثار گوناگون مشروطیت رمز و راز ماندگاری آن به شمار می روند: خیزش مردم برای دستیابی به عدالتخانه؟ صدور فرمان مشروطیت به وسیله مظفرالدین شاه؟ استقرار دموکراسی نوپا در چارچوب حکومت مشروطه؟ رویارویی اندیشه وران روشن فکر با متحجرین خشک اندیش مذهبی؟ تلاش و تفوق آغازین در جدایی دین از حکومت؟ یورش محمد علی شاه به مجلس و پی آمدش، که به عزل او از پادشاهی منجر شد؟ مقاومت حماسی ستارخان و باقرخان در محله امیرخیز تبریز و سپس نبرد ملی آذربایجانی ها در کنار ایلات و عشایر برای در هم شکستن استبداد صغیر؟ مشارکت زنان در انقلاب مشروطیت؟ طرح لوایح مترقی برای اصلاحات اجتماعی و سیاسی در دوره اول تقنینیه؟

روشن است که همه ی این حوادث دارای اهمیت به سزا و غیرقابل انکاری در شکل گیری و استقرار مشروطیت بودند. ولی آنچه مشروطیت را در تاریخ معاصر و آینده ایران بی همتا می سازد، شاید همانست که من بارها در محضر استادام، امیر هوشنگ کشاورز صدر، شنیده ام که آن را در اینجا نقل به معنا می کنم: از نظر حقوق مردم، آسمان ایران در پشت مشروطیت، تاریک است و در پس از آن روشن و درخشان است. پیش از مشروطیت، مردم ایران نه صاحب و نه آگاه به حقوق خود بودند. پس از مشروطیت، مردم در معنای عام برای نخستین بار در تاریخ ایران به روال فزاینده ای آگاه و صاحب حقوق مدون اجتماعی و سیاسی خود شدند.

و اگر چه مردم ایران به تناوب و هر بار برای دوران طولانی، مالکیت این حقوق را در پی حوادثی مانند استبداد صغیر، تغییر سلطنت به سلسله پهلوی به وسیله رضا خان و دوران استبداد کبیر، کودتای بیست و هشت مرداد و استبداد ۲۵ ساله و سرانجام در پی انقلاب ۱۳۵۷ و تشکیل حکومت ضد آزادی و ارتجاعی ملایان از دست دادند، لیکن پس از مشروطیت دیگر کسی را یارای آن نبود که علیرغم اُفت و خیزهای سیاسی، آگاهی داشتن به مالکیت واقعی این حقوق را از ذهن صاحبان همیشگی آن، یعنی مردم ایران بزدايد.

مشروطیت برای نخستین بار آگاهی ایرانیان نسبت به حقوق لاینفک انسانی، سیاسی و اجتماعی شان را به منصف ظهور حافظه ی ملی رساند و نهال آن را در ذهن و فکر اجتماعی ملت کاشت و زان پس دایماً در بستر تحولات زمانه آبیاری و تنومندش کرد. با استقرار و تداوم حکومت های مشروطه بین سال های ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۹ و سپس جلوه درخشان آن در دوره حکومت دو سال و اندی دکتر مصدق، مردم ایران این گنجینه گرانها را در حافظه تاریخی خود، یعنی در جایی امن و به درواز دسترس عمال و داروغه های شاهنشاهان و حزب الهی ها و بسیجی های ملایان، گرامی داشته اند. اما چه کسانی پرچمدار ملازمت و توسعه بخشی این گنجینه تاریخی بوده اند؟ کدامین روشن فکران، متفکران و نویسندگان این گنجینه را از گزند حوادث و ویرانگری نظرات گذرا و متعصبانه حفظ کرده اند و همچنان در ذهن ما درخشنده اش داشته اند؟

شمار این افراد کم نیست و انگشت گذاردن روی تنها برخی از اشخاص کاری است کارستان که از عهده این قلم به دست کوچک بیرون است. ولی آنچه در حیطه شخصی برای من میسر است، نام بردن از برخی دانشمندان و اشخاصی است که ذهن مرا نسبت به مشروطیت و اهمیت حوادث و جنبش فکری آن پرورش و گسترش داده اند و آنچه از مشروطیت پایدار و مفید به حال امروز و فردای ایران می شناسم، به واسطه ی خدمات پر مایه و ارزشمند آنان است.

نخستین آشنایی کلاسیک من با مشروطیت، با خواندن کتاب ((تاریخ مشروطه ایران)) به قلم مورخ و متفکر ارزنده، احمد کسروی آغاز شد. او بود که با قلم شیوا و سرشار از میهن دوستی مرا با ((سپه‌شی)) ویژه در سیرحوادث روزمره مشروطیت غرقه ساخت و در آخر تحویل ساحلی مملو از اشتیاق برای بیشتر دانستن داد. آشنایی با پندار و کردار بزرگانی چون مشیرالدوله و مستوفی الممالک بود که مرا راهی شناختن بزرگان دیگر تاریخ مشروطیت نمود. در این راه بود که با مطالعه آثار بزرگانی مانند علی اکبر دهخدا، دانشمند برجسته زبان فارسی و کوشنده سیاسی و خستگی ناپذیر راه مشروطیت و یحیی دولت آبادی بر توشه دانش خود افزودم.

اما در قضاوتی شخصی، بایستی اذعان دارم که دو تن بیش از دیگران اثری ژرف بر پهنه دانش و اندیشه کماکان نا کافي من در مسیر یافتن گوهر مشروطیت داشته اند. این دو تن عبارتند از دکتر فریدون آدمیت و دکتر هوشنگ کشاورز صدر. گفتار در باره ی استاد، آقای کشاورز صدر را به هنگامی دیگر می سپارم و در باقی این نوشته نیل به مقصود می کنم و مختصری در باره ی اهمیت آثار استاد دکتر آدمیت به قلم می آورم.

دکتر فریدون آدمیت را هرگز ندیده و افتخار آشنایی با ایشان را نداشته ام. همچنین از روزگار شخصی ایشان در پیش و پس از انقلاب بطور کلی بیخبرم. آنچه در باره مشروطیت از طریق او می دانم، اساساً بوسیله خواندن آثار وی است که اکثرآ پیش از انقلاب نوشته شده اند. قویاً لازم به تذکر است که آنچه در اینجا نوشته ام تنها مربوط به ادراک و برداشت فکری نگارنده از آثار دکتر آدمیت است و چه بسا استاد با هیچکدام موافق نباشند.

با آثار دکتر آدمیت در تهران در پیش از انقلاب ۵۷ آشنایی پیدا کردم. در اوایل دهه شصت خورشیدی در آمریکا، با خواندن کتاب های استاد مانند ((اندیشه های طالبوف تبریزی)) و ((اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی))، فراگیری منظم تر آثار استاد را آغاز کردم. شیوایی قلم و نگارش فارسی ممتاز دانشگاهی و در عین حال خوانایی او مرا به شدت خواهان مطالعه آثار دیگر وی کرد. در سال ۱۳۶۹، با خواندن کتاب ((امیرکبیر و ایران))، زمستانی را در شیکاگو با حرارت تفکر و تعقل متبلور در جمله به جمله این اثر بزرگ سپری ساختم. در همان سالها، در امتداد سیر خواسته ام برای بیشتر دانستن به دیگر کتاب های استاد چون ((اندیشه ترقی و حکومت قانون، عصر سپهسالار)) رجوع کردم. سپس در دهه هشتاد خورشیدی تا امروز، بارها خواننده ای غوطه ور در بحر مطالب پر غنای دو شاهکار وی به نام های ((ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران)) و ((مجلس اول و بحران آزادی)) بوده ام. اخیراً نیز توفیق خواندن تازه ترین کتاب وی ((تاریخ فکر)) را یافته ام. به استناد این خواندن ها و اندیشیدن ها در باب نوشته های استاد است که من استاد آدمیت را آقای تفکر و تعقل در تاریخ مشروطیت ایران می نامم. ۱

این تلفی بر اساس برداشت های زیر است:

آدمیت پرکارترین مورخ تحلیلی مشروطیت است. بی شک هیچ مورخ دیگری در حد و مانند او بصورت منظم و مدون در باره این واقعه بزرگ تاریخ ایران غور و تفحص و تولید نوشتاری نکرده است. او بنیانگذار مکتب ((تاریخ نگاری)) در مقابل ((وقایع نگاری)) مشروطیت است. در دیباچه کتاب ((مجلس اول و بحران آزادی)) می نویسد: ((تفکر تاریخی عنصر اصلی تاریخ نویسی جدید است. کار مورخ، گرد آوردن واقعیات از هر قبیل و تلمیذ کردن آنها به صورت خشکه استخوان، در موزه باستانی نیست.)) در همان دیباچه می نویسد: ((اما در باره همه مباحث اصلی تاریخ مشروطگی و مهمترین حوادث، به معتبرترین مواد و مدارک تاریخی دسترسی داریم. این بدان معنا نیست که به تمامی جزئیات وقایع آگاهی داشته باشیم. مگر هرکنته جزئی یا همه جزئیات به کار تاریخ می خورند؟ تاریخ نویسی غیر از فن نقالی است.))

در پیشگفتار ((امیر کبیر و ایران))، آدمیت در باره شیوه تاریخ نگاری خود می نویسد: ((روش من تحلیلی و انتقادی است. در واقعه یابی، نهایت تقید را دارم که هر قضیه تاریخی را تا اندازه ای که مقدور بوده، همه جانبه عرضه بدارم. حقیقتی را پوشیده نداشتنم، از آنکه، کنمان حقیقت تاریخ، عین تحریف تاریخ است. و مورخی که حقیقت را دانسته باشد و نگوید، یا ناتمام بگوید، راست گفتار نیست. مسئولیت او چندان کمتر از آن نیست که دروغزنی پیشه کرده باشد. در سراسر کتاب سخنی نگفتم که مستند نباشد، و سندی ندادم که معتبر نباشد. ولی در تحلیل تاریخ، مختارم و استقلال رای دارم؛ آن، جهتی از تفکر تاریخی مرا می نماید. معیار داورای های تاریخی، ارزش هایی است که اعتقاد دارم و به آنها خو گرفته ام، ارزش هایی که مبنای عقلمی دارند، نه عاطفی، اما هیچ اصراری ندارم که مورد پذیرش همگان باشد.))

نابیدی از این طرز ((تاریخ نگاری)) در کتاب اخیرش، ((تاریخ فکر))، در سخن ((آموزنده)) و دو هزار ساله ی ((پولیوس))، در باب تاریخ نویسی، هویداست: ((هر نیکمردی بایستی نسبت به دوستان و وطن خویش همدلی داشته باشد، شریک عواطف و تألمات دوستان باشد. اما چون پای تاریخ نویسی به میان می آید، بایستی آن بستگی ها را کنار بگذارد و اگر حقیقت حکم می کند، از ستودن دشمنان دریغ نوزد. همینطور از سرزنش سخت نزدیک ترین دوستان روی برنتابد. آنگاه که خطا سزاوار انتقادی باشد. کتاب اول))

((ما اهل قلم به دلیل اینکه همه چیز را نمی دانیم، ناگزیر از خطاهای فراوان مصون نیستیم. اما اگر به ملاحظات وطن خویش یا برای خوشامد دوستان و یا به انگیزه جلب عنایت، معیار سنجش حقیقت را ((سودمندی)) قرار دهیم و به دروغ پردازی روی آوریم، آثارمان را بی اعتبار کرده ایم که زینده تر از [کردار] اهل سیاست نخواهد بود. کتاب شانزدهم))

در پیشگفتار کتاب ((اندیشه های میرزا آقا خان کرمانی))، دکتر آدمیت بر این نکته تأکید می‌ورزد که وظیفه مورخ معماری هنرمندانه فکر است و در این راه تنها مورخی را موجه می‌داند که ((صاحب اندیشه)) باشد. او می‌نویسد: ((هم مشرب کسانی نیستم که معتقدند مورخ باید شخصیت خود را از سیر افکار به کلی منتزع گرداند. مورخ وقتی می‌تواند هنرمندانه به کارش بپردازد که خود صاحب اندیشه باشد تا قدر اندیشه شناسد. به یک معنی تاریخ نگار واقعی معمار فکر است نه تنها مدرس افکار. تأثیر شخصیت عقلی مورخ در تصنیف خود تا درجه ای پی‌شابهت به تأثیر نویسنده در اثر هنری نیست. و این همسانی از لحاظ معنی و جانی است که تاریخ نویس به تألیف خود می‌دهد.))

آثار دکتر آدمیت به منظور شناخت و توسعه اندیشه برای استقرار آزادی و حاکمیت ملی و قانونمند در چارچوب دموکراسی پارلمانی در ایران است، یعنی استقرار یک حکومت مشروطه اصیل و منطبق با نمونه های جهانی آن. در پیشگفتار کتاب ((اندیشه های میرزا آقا خان کرمانی)) می‌نویسد: ((مرا دو انگیزه اصلی به کار تحقیق در تاریخ افکار جدید در ایران ترغیب کرد: یکی اینکه پیش از این هیچ تحقیق علمی در این مقوله انتشار نیافته بود و این نقص را در سراسر نوشته های مربوط به تاریخ نهضت مشروطیت (اعم از فارسی و فرنگی) دیدم که در ریشه های فکری آن جنبش ملی غور نشده است. انگیزه دوم تجربه جامعه های مختلف مشرق بود در نحوه اخذ تمدن غربی خاصه اقتباس بنیادهای مدنی آن که به نظر من ارزنده ترین مظاهر و متعلقات مدنیت انسانی را می‌سازند.))

دست کم سه ویژگی عمده و بهم پیوسته، تاریخ نگاری آدمیت را ممتاز و نفیس می‌سازد: نخست، صراحت کلام وی در قضاوت در باره وقایع و شخصیت های تاریخی است. دو دیگر، عقل و تعقل را سنگ ترازوی نگرش ها و تحلیل های خود قرار می‌دهد. سه دیگر، در شناخت، نقد و تأیید عنصر روشنفکری اصیل و دموکرات و در نفی مظاهران به روشنفکری، محکم و بی‌تعارف است. باقی این نوشته عرضه دلایل و شواهد مختصری در مورد این سه ویژگی است.

صراحت کلام در قضاوت های تاریخی و شخصیت ها

مهمیزه نخست تاریخ نگاری آدمیت، صراحت کلام وی در قضاوت های تاریخی است. او در قضاوت تاریخی، ولو به مذاق خواننده خوش نیاید، عاری از تعارفات متداول در فرهنگ ایرانی است. در مطرح کردن مسایل و چارچوب های تاریخی، همواره به اصل مطلب می‌پردازد و از حاشیه پردازی و بحث های جدلی مطلقاً خودداری می‌ورزد. به عنوان نمونه در کتاب ((اندیشه ترقی و حکومت قانون)) می‌نویسد: ((تاریخ جدید آسیا، تاریخ تسلط جدید مغرب است بر فرهنگ کهن مشرق زمین، خواه آن را عامل سازنده بشمریم یا ویرانگر، در بحث کنونی ما فرقی نمی‌کند. سخن در شناخت یکی از عظیم ترین پدیده های تاریخ است.)) در رویارویی با این مطلب، خواننده فوراً پی‌می‌برد که نویسنده اهل مجامله در باره ماهیت غرب نیست و می‌خواهد به تأثیر آن بر ((فرهنگ کهن مشرق زمین)) بپردازد، خواه ((سازنده یا ویرانگر)).

نمونه ای دیگر از شرافت آکادمیک و صراحت قلمی دکتر آدمیت را می‌توان در پیشگفتار کتاب ((اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی)) یافت. در آنجا او با تجلیل از اندیشه وران ایرانی با ذکر نام های سید جمال الدین اسد آبادی، ملکم خان، میرزا آقا خان کرمانی و میرزا فتحعلی آخوند زاده، می‌نویسد: ((از مطالعه تطبیقی و تحلیل سیر افکار در ایران و دیگر جامعه های مشرق (خاصه عثمانی و شام و مصر و هندوستان و ژاپن) در قرن گذشته به این نتیجه رسیده ام که نواندیشان ایران در قلمرو فکر مقامی کمتر از دانایان آن کشورها نداشته اند بلکه از بعضی جهات برتر از آنها و در پاره ای رشته ها پیشرو خردمندان شرق بوده اند.)) آنگاه در صفحه بعد می‌نویسد: ((اما در معنی آنچه گفتیم اشتباه نشود؛ هیچکدام از متفکران مشرق در آن زمان مناعی به بازار فکر و معرفت جدید عرضه نداشتند که تازه و بکر بوده باشد. جامعه های مشرق که چند قرن از جهان دانش و اندیشه های نو دور افتاده بودند ذاتاً نمی‌توانستند اندیشه گرانی را پدید آورند که صاحب اصالت فکر باشند. آن هوشمندان از خرمن دانش اروپایی بهره مند گردیده بودند و تنها مروج آن آموخته ها در کشورهای خویش بودند. و اگر احوال سیاسی و اجتماعی وقت جامعه های شرقی و کیفیت زمان و مکان را در نظر بگیریم به ارزش مقامشان نمی‌توانیم پی‌ببریم.)) در این نمونه می‌توان دید که دکتر آدمیت در عین ارج گذاردن به مقام دانش و بینش اجتماعی ایرانیان متفکر، بعنوان یک مورخ دانا و بنابر معیارهای برگزیده اش، آنها را به صرف ایرانی بودن برتر از هم‌تایان خود در کشورهای غربی نمی‌داند.

در نمونه ای دیگر از نگارش موجز و پر نغز در کتاب ((اندیشه ترقی و حکومت قانون))، در باب ((حکومت قانون)) می‌نویسد: ((حکومت قانون حدیث زمان [عصر سپهسالار] بود ... حکومت قانون دلالت دارد بر هیات مجموع قواعد و ضوابطی که حاکم بر نظام اجتماع باشد، یعنی حاکم بر روابط افراد با یکدیگر، حاکم بر روابط افراد با دولت و حاکم بر خود دستگاه دولت. حقوق خصوصی و عمومی، حقوق شخصی و سیاسی و بالاخره حقوق اساسی، جملگی مشمول آن مفهوم کلی هستند. در فلسفه جدید، منشاء آن قواعد و ضوابط، اراده مردم شناخته گردیده است.))

همین گونه صراحت، در قضاوت های بدون تعارف آدمیت در باره شخصیت های تاریخی نیز مشهود است. در این زمینه، دکتر آدمیت رویهمرفته دو عامل را در سیر تاریخ موثر می‌داند. یکی ((جریان تاریخی)) و ((روح زمانه)) چیره

بر آن، و دیگری نقش و کردار شخصیت های دوران به عنوان نمایندگان شاخص آن ((جریان)) و ((زمانه)). یکی از معیارهای اصلی آدمیت در قضاوت شخصیت های تاریخی مبتنی بر سنجیدن هماهنگی گفتار و کردار این شخصیت ها در امتداد دوران مختلف حیات سیاسی و اجتماعی ایشان است.

چند نمونه از قضاوت های دکتر آدمیت در باره شخصیت ها را در زیر می آورم:

دکتر آدمیت امیرکبیر را اصلاحگر و میهن پرستی بزرگ می شناسد و در کتاب ((امیرکبیر و ایران)) به گفته ((واتسون))، ماهیت حکومت او را ((استبداد منور)) می نامد. میرزا حسن خان مشیرالدوله سپهسالار را ((فرزانه ای)) می نامد که ((روح زمان را دریافت، با سیر تاریخ خود را منطبق گردانید، با جریان عصر خویش پیش رفت و با ایدئولوژی ترقی به کار پرداخت.))

در مقاله ((آشفته گی در فکر تاریخی)) در باره دکتر مصدق اینگونه قضاوت می کند: ((اعتبار شخصیت سیاسی دکتر محمد مصدق در دفاع از حقوق اساسی و نظام مشروطیت است، در تقابل با حکومت فردی و قدرت نامحدود سلطنت، در پیکار برای استقلال سیاسی و اقتصادی مملکت است و مبارزه بر علیه سلطه سیاسی و اقتصادی بیگانگان. او فساد ناپذیر بود، شاید و افسونگر و بی همه چیز نبود. موضع گیری سیاسی اش آنگاه که در اپوزیسیون بود و آنگاه که در قدرت سیاسی مسئول بود، تغییر نیافت. این نیست که بر او یا کارنامه جبهه ملی انتقاد وارد نباشد، این خلاف نقد و سنجش تاریخی است... اما این هست که او نسبت به اصولی که یک عمر اعلام می کرد: دفاع از آزادی، دفاع از حقوق اساسی، دفاع از استقلال سیاسی و اقتصادی، یک عمر وفادار ماند. به همین سبب، او در معنی، از لغزشگاه قدرت سقوط نکرد، اعتبارش را هیچگاه در اراده عام از دست نداد.))

در باره میرزا آقا خان کرمانی در کتاب ((اندیشه های میرزا آقا خان کرمانی)) چنین می نویسد: ((او در زمره هوشمندانی نبود که غرق اندیشه های خویش باشند و در فانوس خیال خود بسر برند. بلکه برای افراد خاصه صنف متفکران و نویسندگان مسئولیت مدنی قطعی می شناخت، و نسبت به فرزندان گوشه گیر حاشیه نشین زبان طعنش باز است. فکر اجتماعی وی کوشش و مبارزه است؛ پس گام به میدان پیکار سیاست نهاد.))

و بعنوان نمونه آخر، در باره محمد امین رسول زاده، متفکر و کوشنده سوسیال دموکرات در کتاب ((فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران)) می نویسد: ((رسول زاده درس فلسفه سیاسی خوانده، خاصه در اصول سوسیالیسم و سیر تحول اجتماعی مغرب زمین دانش او گسترده است... اندیشه گری است با مایه، با ذهنی فرهیخته، و فکری منظم و منطقی. به علاوه در فضیلت اخلاقی از با فضیلت ترین مردان بود، در اصول عقاید خود همواره استوار بماند. همیشه برای آزادی و حکومت ملی علیه استبداد سیاسی و تسلط بیگانه نبرد کرد - خواه استبداد تزاران باشد، خواه دیکتاتوری کمونیسم روسی. تسلیم اراده هیچ جباری نشد.))

در مجموع بایستی گفت که آدمیت، آن اشخاصی را برجسته می شمارد که نخست ((روح زمانه)) در جهت پیشرفت و اصلاحات را، نه فقط در ایران، بلکه در جهان در یافته بودند. دو دیگر این اشخاص در گفتار و کردار خود نسبت به حقوق مردم و حرکت به سوی استقرار و حفاظت از حکومت قانون و دموکراسی پارلمانی، وفاداری و ثبات قدم به خرج داده بودند. و سوم، رهرو عقلانیت و متعلق به سلک روشنفکران بودند.

تاکید بر عقلانیت و تفکر

اعتقاد راسخ و خدشه ناپذیر به اصالت عقل و تعقل زیر بنای دیگر آثار آدمیت است. شاید از این روست که جدیدترین اثر منتشر شده استاد به نام ((تاریخ فکر: از سومر تا یونان و روم))، مطلقاً به اهمیت کیفیت های متنشابه و درهم تنیده، چون تفکر، تعقل و سیر عقلانی تاریخ، اختصاص دارد. در مقدمه همان اثر می نویسد: ((کل آن تحول [شناخت حق تقدم تمدن سومر بر تمدن یونان] بلکه دگرگونی در نگرش تاریخی ما، زاده علم است که درنگ ندارد و پایه اش بر انتقاد عقلی است. هر ترقی که در قلمرو فکر و دانش و فن و هنر نصیب انسان گشته باشد، از به کار بستن همین روش بوده، که منطبق آن حقیقت جویی و روشنگری است.))

دکتر آدمیت مشروطیت را نیز محصول تفکر و تعقل روشنفکران میهن دوست ایران می داند. در ((ایدئولوژی نهضت مشروطیت)) می نویسد: ((در نبرد قانون اساسی (مشروطیت) رویهم رفته، ترقی خواهان و مدافعان سیاست عقلی پیروز گشتند.)) در مقاله ((آشفته گی در فکر تاریخی)) در پاسخ به نویسنده ای به نام فردید که مشروطیت را ((بالکل و بالتامام غریبه مضاعف)) قلمداد می کند، می نویسد: ((این خود نظرگاهی است و نویسنده در اندیشه اش آزاد. همچنانکه هستند افراد فاشیست مشربی که آزادی را زهر مهلک اجتماع، و دموکراسی را بدترین نظام های جهان می شمارند. ولی مشروطیت یعنی حکومت عقلانی با اصول، یعنی حکومت مسئول در تقابل با خودکامگی فردی و دولت نا مسئول.))

برای آدمیت، مشروطیت حاصل تلاش مستمر اهل تفکر و تعقل در عرصه روشنگری و کار اجتماعی و سیاسی است. در کتاب ((مجلس اول و بحران آزادی)) می نویسد: ((در حالی که حرکت مشروطه خواهی در یک امتزاج اجتماعی پدید آمد و گروه ها و رده های مختلف را جذب خود کرد، فکر حکومت انتخابی و دولت جدید و بنیادهای

آن طبعاً ابتکار گروه اقلیت با دانش و فرهنگ و روشن اندیش بود... دستگاه مشروطه (با همه کاستی هایش) مدرسه تربیت سیاسی بود. دوران دیکتاتوری در فطرت خود آیینی و جباری و خود پرستی دیوانه وار، ریشه ابتکار فردی و استقلال فکر و رای را سوزاند. فقط نوکر و قره نوکر پروراند.

در آثار آدمیت، رهروان مشروطیت عقلانی در سیر اندیشه و کوشش اجتماعی خود، سنت های موهوم و برخاسته از خرافات را بر نمی تابند. صاحبان عقل اجتماعی و سیاسی مشروطیت، به صرف استواری و دیرینه بودن سنت های خراب رایج در جامعه، بنای تفکر خود را سست یا معیوب و یا کژ نمی سازند.

در جایگاه عقلانی مشروطیت دکتر آدمیت، آنان که می کوشند تا به پیروی از ماکیاوولی هر وسیله ای را برای دستیابی به هدف توجیه کنند واز اینرو با تکیه بر باورهای دیرینه مردم به قدرت دست یابند و بساط خود کامگی پهن کنند، به ((شیادی)) و ((شارلاتانی)) شناخته می شوند. همچنین، آنانکه می کوشند با استناد به همان باورها، مردم را به بیراهه اجتماعی و سیاسی ببرند، ایضاً ((دروغگو)) و ((شارلاتان)) محسوب می شوند.

گوشه ای از فضاوت آدمیت در باره اینگونه اشخاص به نقل از کتاب ((مجلس اول و بحران آزادی)) چنین است: (از رده کثیر درس خواندگان دوران طولانی [دیکتاتوری پهلوی دوم] به اطلاق، یک مرد سیاسی هوشمند، حتی در حد متوسط، برخاست. این جماعت، خواه درس خواندگان رشته های علوم انسانی، و خواه آنانکه درس هندسه خوانده و به هوس سیاست افتادند، به همه مناصب سیاسی و اجتماعی، وزارت و وکالت و سناتوری دست یافتند. اما نه یک دولتمدار، نه یک متفکر، نه نشانی از حیثیت انسانی. در تجربه وطنی ما، نظریه افلاطونی هم، که علم هندسه را، به دلیل منطق روشن آن، پایه آموزش سیاسی می شناخت، باطل از کار در آمد. مثل برخی از دیگر تئوری های او. اهل هندسه در خدمت سیاست، عملاً مزدور بودند، نه مردان بصیر استوار. چنانکه مجلس و دولت در ریاست آنان به پست ترین رتبه تنزل یافت. بازیچه قدرت فردی، دیکتاتورها هم تمیز نمی دهند که سرمایه سیاسی جامعه را مردمان حقیر و بیمقدار نمی سازند و از مردان خرد تصمیم بزرگ بر نمی آید. قوام جامعه مدنی منوط به قوت بنیادهای اجتماعی و سیاسی آن است. نه دولت پنجره جباران.)

جانبداری از روشنفکران

در پرداختن به موضوع روشنفکران، به عنوان وجه تمایز دیگر آثار آدمیت، نخست بایستی گفت که دکتر آدمیت، تاریخ را به صورت اعم و در مورد مشروطیت، به صورت اخص، برای تشفی خاطر و وقت گذرانی خواننده نمی نگارد. تاریخ برای وی، آینده تفکر او و ماست. آینه ای که می بایست با واریسی کژ اندیشی ها و به منظور یافتن مسیر درستی که از آزمون تاریخ ایران و جهان سربلند بیرون آمده باشد، صیقل بخورد. آدمیت مفهوم مشروطیت را آنگونه که وی شناخته است، به خواننده منتقل می کند. در این امر، دکتر آدمیت خود را بی طرف قلمداد نمی کند. او طرفدار روشنفکران است و مشروطیت را محصول سالیان دراز اندیشیدن، تراوش عقلی و تلاش های ایشان می شناسد. در کتاب هایش، بی وقفه خمیر مایه عنصر روشنفکری را مد نظر دارد و در ارایه نظراتش در این امر دچار نقصان یا تضاد نمی گردد.

دکتر آدمیت روشنفکر ایرانی را محصول مشترک بخش وارسته فرهنگ ایران و جهان بینی متأثر از فرهنگ متمدن و روی به پیش جهان امروزی می شناسد. روشنفکر ایرانی کسی است که نه در مقابل عناصر استعمارگر خارجی و عوامل استبداد داخلی، بی شخصیت می شود، و نه در مقابل سنت پرستان قدرت طلب، تسلیم می شود. نه جاسوس بیگانگان است و نه کارگزار کهنه پرستان. روشنفکر ایرانی مدارای مردم و رعایت مناسبات انسانی رایج در جامعه را می کند و همزمان، در تدبیر و تلاشی بی امان برای پایان بخشیدن به فساد، خرابی و استبداد موجود در جامعه است.

او در ارتباط با دوست و دشمن، اخلاقی و مبادی آداب، و در بیان حقایق، صریح و بدون ملاحظات شخصی است. روشنفکر مشروطه، برآمده از سطور کتاب های آدمیت، متکی به اندیشه ناشی از عقلانیت است. دکتر آدمیت اصول این روشنفکر مشروطه را در جدالی ((آشتی ناپذیر)) با نمایندگان تفکر ((غیر مشروطگی)) می شناسد. در کتاب ((ایدئولوژی نهضت مشروطیت)) می نویسد که اختلاف میان موافقان و مخالفان مشروطگی، ((مخالفت لفظی)) نبود، ((بلکه تعارض اصولی بود؛ نه فقط با ((دو ساعت توجه)) اصلاح نمی گردید، بلکه آشتی ناپذیر بود. مگر اینکه یکی از حریفان تسلیم شود.))

برای خواننده هوشیار آثار دکتر آدمیت، مشروطیت با کودتای سال ۱۲۹۹ رضا خان و با وقایع بزرگ تاریخ ایران پس از آن به پایان نمی رسد. از اینروست که دکتر آدمیت در خلال آثارش، عناصر گوناگونی که مشروطیت را رهبری کردند، یعنی طبقه روشنفکر و همراهان ایشان، و آنانکه با مشروطیت دشمنی داشتند، و نیز رگه های اصلی طرز تفکر این عناصر را مورد شناسایی قرار می دهد. او همچنین روابط میان این عناصر و عوامل متحرکه ارتباطشان را در ابعاد تاریخی مربوط، مرور و بررسی می کند. آنگاه ما را با کوله باری از تجربیات تاریخی و ابزار ماندنی برای تعقل و تدبیر در باب مسایل کشور و جامعه مان، در رویارویی با واقعیات موجود، رهسپار پی گیری اهدافی مبتنی بر عقلانیت برای نیل به نیکبختی و سربلندی میهن مان می سازد.

در مشروطیت دکتر آدمیت، بدون هیچ تنزل شأن، ستارخان ها و باقر خان ها دارای اولویت ویژه و ممتازی نیستند. در مقابل، صنایع الدوله ها، احتشام السلطنه ها و سعدالدوله ها به عنوان نمایندگان متفکر حرکت اصلاحات اجتماعی و سیاسی مورد شناسایی قرار می گیرند. برای آدمیت، حق تقدم در قضاوت اشخاص مبتنی بر درجه عنصر روشنفکری ایشان و میزان تاثیر و تدبیر آنها در راه روشننگری در میان ایرانیان است. وجه نظر کلی آدمیت روشنفکری است و نسبت به آن کوچکترین عدول نشان نمی دهد. در عین حال، در بررسی تاریخی نسبت به عملکرد مشروطه خواهان و روشنفکران، هرگز جانب اعتدال و درست بینی را رها نمی کند. آنجاییکه ایشان به خطا رفته باشند، آن را بر می شمارد. در کتاب ((ایدئولوژی نهضت مشروطیت)) می نویسد: ((چنین بود تعالی مجلس در نخستین آزمایش پارلمانی: ترقی خیره کننده ای که مدیون احتشام السلطنه و چند تن دیگر از نمایندگان هوشمند و روشنفکر مجلس بود... تاکیدي که بر جنبه روشنفکری آن اقلیت مجلسیان می رود، نه از این بابت است که در زمره درس خواندگان و تربیت یافتگان جدید بودند، بلکه آنان به مسئولیت روشنفکری خویش هشیار بودند و در ایفای مسئولیت اجتماعی خویش قصور نورزیدند. ورنه، ما آنان را روشنفکر نمی شمردیم.))

در جایی نیز اشاره به شکست روشنفکران در دوران بعد از مشروطیت می کند: ((این نشانه ای بود از شکست نخبگان در ایفای مسئولیت روشنفکری، نخبگانی که درس خوانده بودند، اما نه همیشه خدمتگذار روشنفکری بودند.))

و این تاکید مکرر و مکرر و خدشه ناپذیر دکتر آدمیت بر نقش و عنصر روشنفکری در تحول مشروطیت است که نوشته های او را برجسته می کند و خواندن آثارش را برای همه میهن دوستان و به ویژه جوانان اندیشه ور، ضرورت می بخشد. در اینجا لازم می دانم که به جسارت بگویم که هیچ اثر و قضاوت تاریخی خالی از ایراد احتمالی نیست. لیکن ایراد در آثار استاد به غایت کم دیده می شود.

ماحصل خواندن آثار دکتر آدمیت، تزکیه نفس دانش خواننده آزاد فکر در زمینه مشروطیت است. نوشته های وی خواننده متمایل به عقلانیت را به روشن بینی سوق می دهد. معترفم که خواندن آثار دکتر آدمیت، در معنا برای من به منزله سفری بوده است با زورق کوچک تواناییم به اقیانوس بیکران دانش و تفکر استاد. بنابراین ((بسیار سفر باید، تا پخته شود خامی.))

اما دو مقصود انگیزه اصلی نگارش این مقاله شد: یکی در میان گذاردن برداشت های خود از آثار دکتر آدمیت با خوانندگان گرمی و به ویژه دانشجویان ایرانی. دو دیگر ادای سپاسگزاری به مورخی بزرگ. می خواهم در ارتباط با پرسشی نغز از خود استاد در پیشگفتار کتاب ((تاریخ فکر)) به وی بگویم که جنبش فکری من و بسیاری از ما را، آثار ژرف شما به حرکت در آورده است، و بگویم که بحث در عقلانیت ناشی از آثار شما، فارغ از آمدن ها و نیامدن های زمانه، برای ما همواره جاریست.

این مقاله را با نقل قولی از آخر کتاب ((اندیشه ترقی و حکومت قانون)) استاد در باره آنچه بر مشروطیت رفته است، خاتمه می دهم: ((امروزه که مردم از سپهسالار یاد می کنند، مسجد و مدرسه و خانه او را یاد می آورند - دستگاه عمارتی که با جنبش ملی مشروطیت ملازمت تاریخی یافت؛ مسجد وعظ و خطابه بود، مدرسه کانون اجتماع ملی بود، خانه او خانه ملت شد - خانه ای که بر آن ماجراها گذشت؛ گاه سنگرگاه آزادیخواهان بود؛ گاه در روشنایی مشروطیت عیان شد؛ گاه در تیره شامی استبداد فرو رفت؛ گاه جلوگاه شور و امید بود؛ گاه آماج تیر بیگانه شد؛ قزاق [و غیر قزاق] بر آن چیره شد. بوم در آن خانه کرد.))

گفت و گو با باقر مومنی درباره آدمیت

ناصر اعتمادی - رادیو بین المللی فرانسه

فریدون آدمیت، تاریخ دان معاصر ایران، بعد از ظهر روز شنبه، در سن ۸۷ سالگی در اثر ابتلاء به بیماری گوارشی و تنفسی در تهران درگذشت.

فریدون آدمیت عمدتاً با آثار راهگشایش درباره فکر تجدد و عصر مشروطیت در ایران، شهرت یافت. از میان آثار فریدون آدمیت می توان به عناوینی نظیر "اندیشه های میرزا آقا کرمانی"، "اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده"، "اندیشه های ترقی و حکومت قانون"، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران"، "امیر کبیر و ایران" و

دهها مقاله و پژوهش و کتاب دیگر اشاره کرد.

فریدون آدمیت در سال ۱۲۹۹ در تهران متولد شد. در دارالفنون، نخستین مدرسه مدرن ایران درس خواند و در سن بیست سالگی همزمان با تحصیل در دانشکده حقوق دانشگاه تهران، به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. سپس به لندن رفت و در رشته تاریخ و فلسفه سیاست، مدرک دکتری گرفت. در سال ۱۳۳۰ عضو هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل شد و طی هشت سال انجام وظیفه تا درجه وزیر مختار، پیش رفت. فریدون آدمیت در سال ۱۳۴۲ سفیر ایران در هند شد و در نخستین سفر رسمی جواهر لعل نهرو به تهران، او را همراهی کرد.



باقر مؤمنی، نویسنده و تاریخ دان، در مورد جایگاه فریدون آدمیت در تاریخ نویسی معاصر ایران چنین میگوید:

[گوش کنید](#)